

بررسی و تحلیل ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی مذهب انگلیکن

منصوره نجات‌نیا / دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی parsouya@yahoo.com

بخشعلی قنبری / استادیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۴ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۳

چکیده

در اوایل دهه ۱۵۲۰م، افکار اصلاح‌طلبان، بخصوص لوتر در انگلستان مورد بحث قرار گرفت. این بحث، زمینه نارضایتی گسترده مردم این کشور از کلیسای کاتولیک را فراهم آورد. ظهور اصلاح‌طلبان و قدرت گرفتن آنان در برخی مناطق تحت سیطره پاپ، قدرت وی را تا حد زیادی کاهش داد. هرچند انگلستان، نخستین کشوری بود که از سلطنت قوی و مستحکمی برخوردار بود، اما نزاع پادشاه و پاپ منجر به ایجاد یک کلیسای مستقل انگلیکن در مسیحیت شد. انگلیکانیسم، خود فرقه‌ای مجزا و مستقل است و جز هیچ‌یک از فرقه‌های دیگر مسیحیت، مانند کاتولیک و پروتستان و ارتدوکس نیست.

انگلیکن‌ها در بسیاری از نقاط جهان، با کلیساهای لیبرال پروتستان ترکیب شده‌اند. با توجه به شباهت‌های بسیار زیاد از نظر سیاسی، ترکیب شغلی و تحصیلی با پروتستان‌های لیبرال به‌عنوان بخشی از پروتستان‌های لیبرال طبقه‌بندی می‌شوند. الیزابت دوم، ملکه انگلستان هم‌اکنون رئیس تشریفاتی کلیسای انگلستان است.

کلیدواژه‌ها: قرون وسطا، کاتولیک، لوتر، پاپ، انگلیکن، پروتستان، ارتدوکس، کانتربری.

مقدمه

به‌طور کلی، مسیحیت پیش از ظهور انگلیکن (Anglican) به سه مذهب کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان تقسیم شده بود. کاتولیک از قدیمی‌ترین شاخه‌های مسیحیت است که تاریخ آن به عصر حواریون می‌رسد. ارتدوکس، یکی از انشعابات کلیسای کاتولیک به‌شمار می‌رود که سال ۱۰۵۴م از آئین کاتولیک جدا شد. مهم‌ترین دلیل جدایی آن مسائل اعتقادی بود. سومین مذهب، پروتستان است که با ظهور مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶) به وجود آمد. شاخه پروتستان به زودی دارای انشعابات زیادی شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به فرقه‌های زیر اشاره نمود: لوتریسم، کالونیسم، تسوینگلیانیسم، انگلیکن، باتسیتیسم، پنطیکاستی، پرسبیتری، ادونتیست، کانگری گیشنالیسم، متدیسم، انجیلی‌ها و

از میان شاخه‌های فوق، مذهب انگلیکن جایگاه ویژه‌ای دارد، به‌طوری‌که در سال‌های بعد، از مذهب پروتستان جدا شد. هم‌اکنون به‌عنوان مذهب چهارم مسیحیت شناخته می‌شود. این مذهب، با نهضت اصلاحی تئودور (انگلیکن) پایه‌گذاری شد. کلیسای انگلیکن، که معمولاً از آن به جماعت «انگلیکن» یاد می‌شود، عنوان رسمی «کلیسای ملی انگلستان» است؛ یعنی تمام کلیساهایی که سراسقف کتربری را به‌عنوان رهبر معنوی کلیسا پذیرا باشند و به اصول ایمانی این کلیسا وفادار باشند. کلیسای انگلستان در اواخر قرون وسطا، با مشکل نارضایتی مردم از روحانیان کاتولیک روبه‌رو بود. در اوایل دهه ۱۵۲۰م، افکار اصلاح‌طلبان، بخصوص لوتر در کشور انگلستان مورد بحث قرار می‌گرفت. به‌طور کلی، فرهیختگان انگلیسی از جمله شخصیت‌های دانشگاهی، به‌ویژه استادان و دانشجویان دانشگاه کمبریج، به آثار لوتر علاقه خاصی نشان می‌دادند. توجه، مطالعه و بررسی آرای اصلاح‌طلبان، زمینه را برای نارضایتی‌های گسترده مردم این کشور از کلیسای کاتولیک فراهم آورد. البته این علل، تنها بستر تأسیس کلیسای انگلیکن را گسترده، اما علت اصلی جدایی این کلیسا، به نزاع پادشاه انگلستان و پاپ بازمی‌گردد و وقایع و تحولات سیاسی قرون وسطا، که زمینه را برای شکل‌گیری این مذهب به‌وجود آورد و سخت‌گیری‌ها و انحرافات اخلاقی، مذهبی شرایط را برای ایجاد مذهب جدید فراهم کرد.

این مقاله روشن خواهد کرد که در قرون وسطا چه تحریف‌ها و تغییراتی در مسیحیت به وقوع پیوسته است و این امر منجر به پدید آمدن فرقه‌های نو گشته است. همچنین سیاست‌هایی که در جریان تاریخ منجر به پایه‌ریزی و شکل‌گیری مذهب انگلیکن گردیده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تاریخچه جنبش‌های اصلاحی

در طول ده قرن پس از میلاد، کلیسا کار خود را با تلاش و کوشش واقعی پطرس حواری و پولس حواری آغاز کرد و به یک نظام باشکوه اخلاقی، انضباطی، خانوادگی، علمی، و بین‌المللی ارتقا یافت. قرن‌ها این جایگاه شکوهمند همچنان مورد توجه دین‌داران دنیای مسیحیت بود؛ زیرا مؤمنان در مناطقی که این آئین توسعه یافته بود، با احترامی که به دستگاه کلیسا قائل بودند، آنجا را ملجأ و پناه خویش در رشد معنوی و توجه به خداوند و کسب کمالات می‌دانستند. این جایگاه، تا قرن یازده میلادی همچنان جریان داشت تا آنکه از فراوانی قدرت کلیسا و دربار پاپ، به مرور رفتارها و دنیاطلبی‌هایی ظاهر شد که مورد انتظار مردم نبود. سرانجام احترام و جایگاه آن تنزل یافته در نظر مردم، به‌ویژه قشر متفکر و اندیشمند دیدگاهی همراه با تفر و انزجار جایگزین گردید. در این هنگام، کلیسای رومی و واتیکان از اقتدار دنیوی و مادی برخوردار بود، ادعای حکومت بر جهان را داشت و پادشاهان را عزل و نصب می‌کرد. قوای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در شخص پاپ خلاصه می‌شد. پاپ در رأس قدرت دنیوی قرار داشت (جان پلارد، ۱۳۶۶، ص ۱۱۳).

کلیسا مدعی بود امپراتور باید مشروعیت خود و حکومت خود را از کلیسا و پاپ کسب کند. امپراتور نیز مانند عموم مردم، یک مسیحی است و باید از پاپ اطاعت کند. بین *امپرواز* یکی از اسقفان بزرگ قرن چهارم میلادی اعتقاد داشت: کلیسا در امور روحانی، حق قضاوت نسبت به کلیه مسیحیان را دارد حتی نسبت به شخص امپراتور؛ زیرا امپراتور نیز مانند سایر مسیحیان یکی از فرزندان کلیسا محسوب می‌شود (Hans Kung, 2003, p. 43).

در نیمه دوم قرن وسطا (قرن‌های ۱۱ تا ۱۵)، که پاپ دارای قدرت و مقامی هم‌تراز با امپراتور روم باستان بود، سلطه و اقتدار او نه فقط امور روحانی و دینی، بلکه شامل امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بود. حکومت‌های اروپایی نظیر آلمان، فرانسه، اسپانیا و انگلستان مجبور بودند مالیات مذهبی به واتیکان بپردازند. کلیسای کاتولیک در همه کشورها صاحب بهترین زمین‌ها بود. پاپ‌ها حتی در عزل و نصب پادشاهان کشورهای اروپایی مستقیماً دخالت داشتند. آنها به واسطه نفوذ روحانی خود بر مردم، می‌توانستند به اتباع یک کشور دستور دهند که از پادشاه فرمانبرداری نکنند. علاوه بر عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، عامل اخلاقی و مذهبی نیز مطرح بود. مقام مقدس رهبری کلیسا، بیشتر وسیله‌ای برای ارضای حس جاه‌طلبی شده بود. به‌عنوان نمونه، پاپ‌ها مدت شصت و هشت سال چنان آشکارا وسیله مطامع و زندانی شاهان فرانسه بودند که احترام و درآمدشان از سایر ممالک به سرعت کاهش یافت.

آنان وحشت‌زده از این رویداد، خزائن گنجینه‌های خویش را با مضاعف ساختن مالیات‌هایی که برای مناصب کلیسایی، صومعه‌ها و کلیساهای محل، وضع شده بود، پر ساختند (ر.ک: دورانت، ۱۳۸۷، ج ۶). آنان توجه چندانی به زندگی دنیوی و روحانی افراد نداشتند. کافی بود که هزینه‌های سنگین دربار پاپ از طریق مالیات‌های مذهبی تأمین شوند. وضع مردم برای آنان اهمیتی نداشت. گفته می‌شود بسیاری از اسقف‌های عالی‌مقام و حتی پاپ‌ها از طریق روابط نامشروع صاحب فرزندان شده بودند. در این میان، اسقف‌ها و کشیشان بسیاری، که به‌واقع افرادی مقدس و پرهیزکار بودند، از چنین رفتارهای افراطی رنج می‌بردند. *توماس آکوئیناس*، حامی بزرگ پاپ و مدافع بزرگی برای مقام پاپی مرکزگرا بود و تاکنون به نحو مؤثری در همین جهت از او استفاده شده است. در نگاه او، پاپ نخستین و بزرگ‌ترین اسقف‌ها است که بر کل کلیسای مسیح برتری دارد و اطاعت از پاپ رم برای نجات ضروری است (کوگن، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱ و ۱۶۲).

ویل دورانت، دربارهٔ قدرت پاپ‌ها در قرن هشتم میلادی می‌نویسد:

شالودهٔ اختیارات غیرروحانی پاپ‌ها تحکیم یافت. این سیاست درخشان پاپی تا بدانجا رسید که لئوی سوم با دست خویش تاج بر سر شارلمانی نهاد. از آن پس هیچ‌کس را در غرب امپراتور نمی‌شناختند، مگر آنکه پاپ وی را تدهین کرده باشد. به این نحو گورگیوس اول، که از فرط حملات اقوام مختلف به ستوه آمده بود، یکی از نیرومندترین قدرت‌های اروپا شد. قدرت و نفوذ کلیسا رو به فزونی می‌گذاشت... نیکولوس در نامه‌های خویش خطاب به پادشاهان و همچنین اسقف‌های اعظم ممالک، همواره چنان لحنی اتخاذ می‌کرد که گویی بر همه آنها نظارت عالیه دارد، پاپ به‌عنوان نایب خدا، حق و وظیفه داشت که سلاطین بد را خلع کند و فرمانروایی را که به حکم مردم یا مقتضیات زمان انتخاب شده بود، تأیید کند یا بپذیرد (دورانت، ۱۳۸۷، ص ۶۷۸، ۶۸۰ و ۷۰۸).

همزمان با رنسانس، و شروع به ساختن کلیساهای مجلل، پاپ‌ها نمایندگان خود را به نقاط دور دست برای جمع‌آوری پول و اعانه‌های مردمی می‌فرستادند و ضمن جمع‌آوری پول، توصیه می‌کردند که هر کس پول بدهد، گناهان او آمرزیده می‌شود و به بهشت خواهد رفت (لوکاس، ۱۳۸۲، ص ۶۶). همچنین روشن است که با فردی کردن دین، بلافاصله بحث جدایی دین و سیاست امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ زیرا سیاست امری اجتماعی است. درحالی‌که، پیش از این دین در اثر تحریفات آشکار و پنهان و بی‌توجهی روحانیت کلیسا، از دخالت در اجتماع کوتاه گردیده است (همان، ص ۶۶-۶۸). به‌تدریج صدای اعتراض بلند شد. این اعتراض‌ها به دو شکل ابراز می‌شد: یکی به‌صورت تشکیل گروه‌های رهبانی برای دوری گزیدن از انحطاط‌ها و حفظ تقدس خویشتن و جامعه‌شان (اینها در لباس راهب‌ها و

راهبه‌ها به صومعه پناه می‌بردند و به خدمات فرهنگی و آموزشی و اجتماعی و رسیدگی به نیازمندان می‌پرداختند). دیگری، اعتراض و مخالفت علنی علیه اقتدار و استیلای پاپ. از این‌رو، در قرون وسطا شاهد تشکیل نظام‌های مختلف رهبانیت هستیم که خدمات خیریه، فرهنگی، و اجتماعی بسیاری داشته‌اند. اما نوع دوم اعتراض، همیشه با قاطعیت پاسخ داده می‌شد که اسقف یا کشیش معترض یا مجبور به توبه می‌شد، یا اعدام می‌گردید. مایکل ب. فاستر دربارهٔ قدرت قائد اعظم کلیسا می‌گوید:

پاپ به‌عنوان قائد اعظم کلیسا، صاحب این حق مسلم و بی‌چون و چرا بود که با داشتن علت و دلیل کافی، هر کدام از مسیحیان را مضرّ و طاعی تشخیص می‌داد حتی امپراتوران و شاهان مسیحی را از حلقه مسیحیت طرد و آنها را رسماً تکفیر کند. تکفیر یک شه‌ریار مسیحی در حکم این بود که پاپ اعظم اتباع وی را از قید سوگند وفاداری معاف و نوعی اجازه ضمنی برای خلع همان پادشاه به آنها عطا کرده باشد. حال اگر حق تکفیر مسیحیان، بی‌قید و شرط اعمال می‌شد، پاپ‌ها قدرتی فوق‌العاده به دست می‌آوردند و پادشاهان وقت را کاملاً زیر نفوذ و سلطه خود قرار می‌دادند (ب. فاستر، ۱۳۶۸، ص ۴۰۸).

همهٔ این عوامل دست به دست هم دادند و زمینه را برای تحولی عمیق مستعد ساختند. پادشاهان و حکام محلی، مایل بودند از سلطه سیاسی و اقتصادی پاپ خارج شوند. کشیشان ناراضی نیز که می‌دیدند اعتراضشان به جایی نمی‌رسد، آماده پذیرش هر نوع تحولی در امور کلیسایی و روحانی بودند. در عمل، هم پاپ‌ها در درگیری با امپراتوران زمان خویش از قدرت دینی برای کنار گذاشتن آنان استفاده کردند (همان، ص ۷۰۹ و ۷۱۰؛ مری جوویور، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵).

در این دوران، پاپ‌ها پادشاه‌ساز شده بودند و تدهین پادشاهان توسط پاپ‌ها بنیانی شد برای این تصور مسیحی، که پادشاه در غرب تنها با «فیض خدا» یعنی «پاپ» می‌تواند پادشاه گردد (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳).

مردم، بخصوص طبقه روشنفکر، که تحت تأثیر رنسانس، خواستار آزادی اندیشه بودند، از هرگونه تحولی که این آزادی را تأمین می‌کرد، حمایت می‌کردند. در سال ۱۵۱۷، یک کشیش آلمانی به نام مارتین لوتر، که فردی تحصیل کرده بود، اعتراضات خود را بر سر در کلیسای شهر ویتنبرگ در آلمان نصب کرد. در آنجا به ۹۵ مورد از افراط‌های واتیکان اعتراض شده بود. واکنش واتیکان احضار لوتر به قصد اعدام او بود. زمانی که نمایندگان پاپ و کلیسا به منظور جمع‌آوری پول و اعانه به آلمان رهسپار شدند، در کمال تعجب با مقاومت او مواجه گردیدند که همه چیز را انکار می‌کرد و می‌گفت: آمرزش گناهان اصولاً براساس توبه و صرفاً در نزد وجدان امکان‌پذیر است. مارتین لوتر، وجدان را در حد خدا برای انسان ارزش داد. بدین‌وسیله، به فروش بهشت و بخشیدن گناهان، که یکی از کارهای معمول و پردرآمد کلیسا بود، حمله کرد (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۶۶).

اما در اثر تحولات سیاسی-اجتماعی، که بیان شد، لوتر این شانس را یافت که مورد حمایت حاکم آلمانی منطقه قرار گیرد. چیزی نگذشت که بسیاری از کشیشان و مسیحیان به نهضت لوتر پیوستند. گرچه خود او مایل نبود کلیسا یا فرقه‌ای جدید ایجاد کند، بلکه می‌خواست کلیسای کاتولیک از درون خود را اصلاح کند. اما پیروان خسته و دلزده او، نهضت لوتر را تبدیل به فرقه‌ای جدید در مسیحیت کردند. در طی چند دهه، اعتراض لوتر سراسر دنیای مسیحی غرب را فراگرفت. این نهضت، به دلیل اعتراض به پاپ و دربار او «پروتستان» نامیده شد. به تعبیر دیگر «نهضت اصلاحات کلیسا» نیز می‌نامند. اعتراض و نهضت پروتستان از همان آغاز بسیار سریع به شاخه‌های مختلف تقسیم شد. تشریح نحوهٔ شکل‌گیری گروه‌های مختلف پروتستان، نیازمند بررسی دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات بسیار است که هریک فلسفهٔ وجودی و رشد مختلفی را تجربه کرده‌اند. گرچه نهضت اصلاحات کلیسایی معمولاً به مارتین لوتر آلمانی نسبت داده می‌شود، اما چهره‌های برجسته‌ای همچون ژان کالوین فرانسوی، اولریش زوئینگلی سوئیسی، و فلیپ ملانکتون آلمانی نقش بسیار مهمی را در این نهضت ایفا کردند. این افراد بنیان‌گذاران نهضت اصلاحات بودند. ریشه‌های جنبش اصلاح‌طلبی و اعتراض در رفرم دینی را می‌توان در اقدامات این مصلحان دانست.

پروتستان نهضتی علیه انحراف مذهب کاتولیک بود. فلیسین شاله می‌گوید:

در قرون وسطا و پس از جنگ‌های صلیبی، در اثر پیدایش افکار نوین در اروپا، گروهی دریافتند که کلیسای روم از کلیسای اولیه دین عیسی دور شده است. از طرفی، بعضی از پادشاهان اروپا از استیلاء روحانی پاپ در روم رنج می‌بردند و درصدد رهایی از بند پاپ بودند. فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک، وجود دستورات بسیار سختگیرانه آن، گرفتن باج‌های کلان از عوام بیچاره مسیحی موجب تحریک مردم علیه دستگاه روحانی شد (شاله، ۱۸۷۵، بخش هفتم مسیحیت).

اما رشد تجارت عمدتاً در شهرهایی متمرکز بود که تحت کنترل انجمن‌های صنفی بازرگانان قرار داشت و تاحدودی مستقل از مالکان اشرافی و حکومت پادشاهی بود. از این‌رو، این حرکت به جریاناتی کمک کرد که نظام موجود را مورد تردید قرار داده بود، هرچند که انفجار و شورش تا زمان نهضت اصلاح دینی روی نداد (اسمارت، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶).

این علل اخلاقی، سیاسی و اقتصادی در قرن شانزده میلادی، اصلاحات جدیدی را در دین مسیحیت ایجاد کرد. گروهی از روشن‌فکران، از کلیسای رم فاصله گرفتند و راهی جدا از مذاهب کاتولیک و ارتدوکس در پیش گرفتند. مارتین لوتر از این فرصت مناسب استفاده کرده، به مخالفت با

دستگاه روحانی کلیسای رم قیام کرد و سازمان کلیسای پروتستان را به وجود آورد. نهضت اصلاح پروتستان، بر موضوعات دینی و سیاسی در کلیسا تأثیر داشت (میشل، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸-۱۱۱).

البته نقطه اشتراک نهضت‌های لوتری، تسوینگلی، کالوینی، انگلیکن و آناباپتیست در مخالفت با عقاید سنتی کلیسای کاتولیک رومی درباره ماهیت نجات و کلیسا و مرجعیت دینی بود (جوویور، ۱۳۸۱، ص ۱۷۷).

رهبران نهضت اصلاحات

رهبرانی در این عصر بودند که در زندگی اصلاح‌گرانی مانند الکتور فردریک، توانست دانشگاهی در قلمرو خود تأسیس کند که مرکز مطالعات آزاد در مخالفت با مکتب مدرسی (اسکولاستیک) کلیسا تبدیل شد. *مارتین لوتر* به هیئت علمی این دانشگاه پیوست. شاهزادگان و خاندان سلطنتی از مصلحان حمایت می‌کردند و این مصلحان با تأیید و حمایت قدرت‌های سیاسی توانستند اقداماتی را انجام دهند که زمینه‌های تأسیس مذهب انگلیکن را پایه‌ریزی کردند. این شخصیت‌ها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد (برنتل، ۱۳۸۲، ص ۷۰-۷۹).

۱. ظهور مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶)

مارتین لوتر اولین رهبر انقلابی بود که توانست پرچم اصلاح دین را برافرازد. وی نامه‌ای علیه فساد کلیسای کاتولیک و فروش غفران‌نامه نوشت که در روز سی ام اکتبر ۱۵۱۷ چاپ شد. این روز، روز آغاز نهضت اصلاح دینی نام گرفت (لین، ۱۳۸۶، ص ۲۵۶).

لوتر دیدگاه کلیسای کاتولیک را که روحانیان برگزیده کاهنان الهی محسوب می‌شوند، مردود خواند و این اعتقاد را که تنها روحانیان، کلیسا خوانده می‌شوند، انکار کرد. در دیدگاه او، تمام مسیحیان از نظر روحانی در یک مرتبه قرار داشتند و همگی روحانی محسوب می‌شدند. تنها تفاوت آنها در اختلاف وظایف و عملکرد آنان بود. *مارتین لوتر*، که خود مسیحی کاتولیک بود، از وجود برخی کژی‌ها و ناراستی‌ها در افکار و رفتار کلیسای کاتولیک رنج می‌برد. از جمله عمده‌ترین این انحراف‌ها، عبارت بودند از: روحانیان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند و منصب روحانی بیش از آنکه رسالتی آسمانی و مسئولیتی معنوی محسوب شود، منصبی اجتماعی و امتیازی دنیوی محسوب می‌شد. این مناصب و امتیازات کم‌کم مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت. مناصب مذهبی و مراسم عبادی در انحصار روحانیان کلیسا قرار داشت و سایر مسیحیان فاقد نقش مؤثری بودند. در پی اختلاط و هم‌آوایی

روحانیان کلیسا با اربابان قدرت و ثروت، درآمدهای سرشاری نصیب آنان می‌شد. از این‌رو، فسادهای اخلاقی و مالی در آنان بروز می‌کرد. این امر موجب گرایش آنان به تشریفات شاهانه و فاصله گرفتن از عموم مسیحیان شده بود. کشیشان و واعظان، در بین مردم آموزش‌نامه‌هایی توزیع می‌کردند که هرکس می‌توانست با خرید آنها، خود را از عذاب و مجازات الهی برهاند. گناهکاران با اعتراف به گناه خود در نزد کشیشان و بخشوده شدن توسط آنان، بهشتی می‌شدند. به دلیل همین شیوه‌های مرسوم بود که مسیحیان بیش از آنکه خود را در برابر خداوند مسئول ببینند، در مقابل کشیشان مسئول می‌دانستند. بعدها عقاید *مارتین لوتر* و اندیشه‌های او در سند ۳۹ ماده‌ای که انگلیکن‌ها ثبت کردند لحاظ شد (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶-۱۷۸).

۲. ظهور اولریش تسونگلی (۱۴۸۴-۱۵۳۱)

او نیز مؤسس جنبش اصلاحات دینی در سوئیس بود. همزمان با لوتر در مورد اصلاح دینی شروع به موعظه کرد. مواضع او عبارت بود از کفایت کلام الهی. وی معتقد بود: فقط کلام خدا کافی است و نیازی به انبوه تفسیرهای کلیسا و محققان نیست. این شخصیت سیاسی از تشریفات کلیسایی نیز دوری می‌جست و اهمیت کتاب مقدس را، رأس امور می‌دانستند (ناس، ۱۳۴۵، ص ۶۷۲).

اندیشه‌های تسوینگلی

تسوینگلی به مکتب انسان‌گرایی *اراسموس* تمایل داشت. این امر موجب شد برای عقل بهای زیادی قائل شود. او بر این باور بود که هیچ آموزه‌ای نباید با عقل تضاد داشته باشد. در حالی که لوتر نقش مهمی برای عقل در الهیات قائل نبود. اندیشه‌های تسوینگلی در زمان حیات خود او در نواحی مرکزی اروپا گسترش زیادی یافت. این امر موجب جنگ بین پیروان او و کاتولیک‌ها شد و خود نیز در سال ۱۵۳۱ م در یکی از این جنگ‌ها به قتل رسید. *جان کالوین* فرانسوی (۱۵۰۹-۱۵۶۴)، به دعوت *فارل*، که در شهر ژنو اصلاحات دینی را آغاز کرده بود، به این شهر آمد. وی در سن ۲۶ سالگی، کتابی به نام *مبادی دین مسیحی* نگاشت و اصول اصلاحات را در آن به‌صراحت بیان کرد. همین کتاب پایه و اساس کلیسای کالوینی را تشکیل می‌دهد (دانستن، ۱۳۸۱، ص ۴۳-۴۴ و ۳۳۳).

۳. ظهور جان کالوین (۱۵۰۹-۱۵۶۴)

به اعتقاد بسیاری، تکمیل‌کننده و تثبیت‌کننده جنبش «اصلاح‌شده» کالوین می‌باشد. اعتقادات کالوین

حول دو محور می‌چرخد: الهیات و حکومت دینی. در الهیات کالوین، مشیت خدا حاکم بر همه امور است، سرنوشت هر چیز و هر کس در جهان، در دست خداست؛ چون خدا به هر چیزی عالم و قادر مطلق است. از این رو، می‌داند چه کسی سعید و چه کسی شقی خواهد بود. خدا مقدر کرده که گناهکاران در مسیر شقاوت و نیکان در مسیر سعادت حرکت کنند (جوویو، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴).

کالوین برخلاف لوتر و تسوینگلی، به کلیسا بهای بیشتری می‌داد و آن را واسطه فیض الهی می‌دانست. او اعتقاد داشت که کتاب مقدس در کلیسا خوانده و فهمیده می‌شود. کلیسا اجتماعی است تحت حاکمیت و فیض خدا. بنابراین، کلیسا برای نجات، ضروری است. کلیسا محل پیمان فیض خداست؛ چون مؤید به شخص و کار مسیح است (همان، ص ۲۷۲).

در مسیحیت عنوان هر فرقه و مذهب با عنوان کلیسای آن مشخص می‌شود. برای مثال، فرقه لوتری با عنوان کلیسای لوتری شناخته می‌شود. مذهب پروتستان نیز به نوبه خود، براساس افکار و عقاید رهبران خود، لوتر و کالوین و تسوینگلی به مرور زمان دچار انشعاب‌هایی گردید. این انشعاب‌ها شامل پنج فرقه اصلی است که از هریک چند فرقه دیگر منشعب می‌شوند:

۱. کلیسای لوتری یا انجیلی

هواداران مارتین لوتر، کلیساهای پروتستان آلمان و اسکاندیناوی را در قرن شانزدهم تأسیس کردند. آنها معتقدند کلیسا و حکومت از یکدیگر جداست. اینها فلسفه ارسطو را نادرست می‌دانستند، از این رو، در نامه‌ای مشتمل بر ۹۵ اصل، فروش غفران‌نامه را رد نموده، کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه کرده، تعمید کودکان را الزامی دانستند. آنها تبدیل نان و شراب در مراسم عشاء ربانی را نمادین و معنوی می‌دانستند. باید یادآوری نمود که پاپ لوتر را تکفیر نمود.

از مارتین لوتر نظرات مهمی به‌جای مانده که چند مورد آن تأثیر شگرفی بر تاریخ کلیسا گذاشت:

۱. آمرزیدگی به وسیله ایمان؛ لوتر در ابتدا این‌گونه تصور می‌کرد که خداوند عادل است، اما انسان‌ها گناه‌کارند و پیش شرط نجات یافتن از گناهان، عادل شدن و پاک شدن است، اما چون انسان گناه‌کار است و خدا عادل، بنابراین به جهنم می‌رود.

۲. آیین‌های مقدس؛ با آنکه کلیسای کاتولیک، رسماً هفت آیین را مقدس می‌شناخت، اما لوتر در ابتدا سه آیین (غسل تعمید، عشاء ربانی و توبه) را به رسمیت شناخت. دیری نپایید که تنها دو آیین (غسل تعمید و عشاء ربانی) را معتبر دانست.

۳. کلیسا؛ لوتر کلیسا را جایی می‌داند که کلام خدا در آن پیروز گشته و بشارت حقیقی برقرار باشد، تا موجب اطاعت از خدا شود.

۴. آموزه دو پادشاهی؛ این آموزه را کلیسا در نبرد قدرت با پادشاهان مطرح کرد و مدعی شد دو نشئه وجود دارد: یکی، نشئه معنوی که مخصوص کشیشان است و دیگری، نشئه دنیوی که برای مردم عادی است. بنابراین، کشیشان و پاپ‌ها می‌توانند در امور دنیایی و معنوی دخالت کنند، ولی مردم فقط می‌توانند در امور دنیایی دخالت کنند. لوتر با این آموزه نیز مخالفت کرد و همه مردم را دارای شأنی یکسان دانست (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۲۲۹).

۲. کلیسای پرسبیتری، کالوینی یا اصلاح‌شده

جان کالوین و اولریش تسوینگلی، کلیساهای اصلاح‌گرا را در سوئیس تأسیس کردند. آن دو معتقدند: براساس کتاب مقدس وجود عیسی مسیح، حقیقی است. بازگشت به عهد جدید را پایه و اساس ایمان مسیحی قرار داده و اعلام نمودند که موعظه‌ها باید براساس کتاب مقدس باشد. باید تمام صور و تئاتیل را از کلیسا بردارند و سرودها را بدون ارغنون بخوانند. راه صحیح مراسم عشاء ربانی این است که هر فرد کردار و گفتار خود را مطابق مسیحیان اولیه قرار دهد و از تشریفات به حداقل اکتفا کند.

کالوین رابطه کلیسا و دولت را به‌گونه‌ای غیر از آنچه لوتر می‌نگریست، ارزیابی می‌کرد. هرچند وی همچون لوتر عقیده داشت که دولت توسط خداوند بنیانگذاری شده است و مسیحیان باید از دولت فرمانبرداری کنند. کالوین برخلاف لوتر بر این مطلب تأکید نداشت که اطاعت از دولت در همه امور لازم است، بلکه بر این نکته اصرار می‌ورزید که دولت در ارتباط با دین و امور مذهبی هیچ‌گونه مرجعیتی ندارد، اما باید براساس کلام خداوند عمل کند. بدین ترتیب، معتقد بود: «اگر حکومت پرستش مسیحی را امکان‌ناپذیر سازد، مسیحیان حق دارند با توسل به زور حکومت را تغییر دهند (لوکاس، ۱۳۸۲، ص ۷۴).

۳. کلیسای انگلیکن یا اسقفی

تمامی این رشته‌های تغییرات در انگلستان هم دیده می‌شد. اصلاح دینی در انگلستان بیشتر نتیجه حوادث سیاسی بود که البته مردم هم آن را پذیرفتند. به این ترتیب، هنری هشتم، پادشاه انگلستان، تصمیم به طلاق همسر خود و ازدواج مجدد گرفت، ولی پاپ این عمل را تأیید نکرد. در مقابل، پادشاه، کلیسای

انگلستان را از حاکمیت پاپ خارج ساخت و آن را مستقل کرد. پس از این تصمیم، تحولاتی در کلیسا رخ داد که تا سال ۱۵۳۴ انگلستان کشوری بود پیرو آیین کاتولیک رومی. در سال ۱۵۳۴ هنری هشتم خود را پاپ انگلستان و «عالی‌ترین مرجع رهبری کلیسای انگلستان بر روی زمین» اعلام کرد. اما هنری، با وجود منسوخ کردن مرجعیت پاپ، بسیاری از تعالیم کاتولیکی را در کلیسای انگلستان حفظ کرد. این کلیسا در قرن شانزدهم، یک کلیسای «انگلو-کاتولیک» محسوب می‌شد. در سال ۱۵۴۹، نخستین کتاب دعای دوران زمامداری پادشاه ادوارد منتشر شد. این کتاب، براساس اصول آیین پروتستان و به زبان انگلیسی و با دقت فراوان به‌ونه‌ای تدوین شده بود که تا حد امکان موجب آزدگی خاطر کاتولیک‌های رومی نگردد. در سال ۱۵۵۲، دومین کتاب دعای دوران زمامداری پادشاه ادوارد منتشر شد. این کتاب دعا، به شکلی صریح و بدون هیچ ملاحظه‌ای، براساس اصول آیین پروتستان تدوین شده بود. در زمان زمامداری مری (۱۵۵۳-۱۵۵۸)، بار دیگر بازگشتی جزمی از کاتولیسیسم رومی صورت گرفت. در زمان آغاز زمامداری الیزابت در سال ۱۵۵۹، کتاب دعایی شبیه به آنچه در سال ۱۵۵۲ منتشر شده بود، تدوین شد. دوران زمامداری الیزابت، دوران مناقشات و مناظره‌هایی بود که پاک‌دینان به وجود آورده بودند. این گروه، خواهان شکلی تندروتر از پروتستانیسم بودند و در سال ۱۶۶۲، عقاید آنان به آیین رسمی و پذیرفته‌شده کشور تبدیل شد. پاک‌دینان، یا «طریق میانی» نامیده می‌شدند. در آن زمان، الیزابت خواهان برقراری شکلی محافظه‌کارانه از پروتستانیسم بود. گروهی دیگر نیز خواهان برقراری اصلاحات دینی تندروتر بودند و پاک‌دینان حد وسط این دو گروه محسوب می‌شدند. در واقع، پاک‌دینان، را می‌توان حد فاصلی بین کالونیسم و لوتریسم دانست. بیانیه الهیاتی سی و نه اصل، شکلی اعتدال‌افته از کالونیسم محسوب می‌شد، اما حفظ سلسله‌مراتب اسقفی، برگزاری آیین‌ها، و سایر اشکال مراسم کاتولیکی، منطبق با رویه محافظه‌کارانه لوتری‌ها بود. سرانجام، جنبش اصلاح دینی در انگلستان منجر به شکل‌گیری انگلیکانیسم شد که شاخه‌ای خاص از پروتستانیسم محسوب می‌شود که در مقایسه با کلیساهای اصلاح‌شده یا کالونیستی و حتی کلیساهای لوتری، پذیرش بیشتری نسبت به تعالیم کاتولیکی دارد و با تسامح بیشتری با این تعالیم برخورد می‌کند. کلیساهای اسکاتلند در مقابل، به کلیساهای اصلاح‌شده و پرسبیتی (مشایخی) تبدیل شدند و سرسختانه بر مواضع الهیاتی خود پافشاری کردند. تلاش‌های به‌عمل‌آمده از سوی کلیسای انگلستان، برای تحمیل اسقف‌هایی به این کلیساها، یا تحمیل «کتاب دعای جمعی» به اسکاتلندی‌ها، تنها موجب تقویت اعتقادات پرسبیتی یا کالونیستی کلیساهای اسکاتلند شد (ناس، ۱۳۷۲، ص ۶۶۸-۶۷۳). در این

مذهب، نسبت به سایر شاخه‌های پروتستان، با تسامح بیشتری با مذهب کاتولیک برخورد می‌شود. به‌طوری‌که آنها در همه موارد شبیه کلیسای رم هستند، جز اینکه پاپ را خطاپذیر نمی‌دانند. کلیسای انگلیکان در انگلستان به وجود آمد که در آن عالی‌ترین مقام دینی، سراسقف بود! از آن پس، کلیسای انگلیکان مذهب ملی انگلیس شد و تحت نظارت پادشاه قرار گرفت (لوکاس، ۱۳۸۲، ص ۷۲ و ۷۴).

کلیسای انگلیکن، مسلکی در دین مسیحیت است که شامل کلیساهایی است با ارتباط تاریخی به کلیسای انگلیس با اعتقادات، پرستش و نیایش و ساختارهای کلیسای مشابه آن می‌شود (Griffith, 2009, p. 99).

واژه «انگلیکن» (Anglican)، ریشه در لغت اسلسیا انگلیکانا (Acclesia Anglicana) دارد که عبارت لاتینی در قرون وسطا بوده است و به‌معنای کلیسای انگلیس است که قدمت آن لااقل به سال ۱۲۴۶ بازمی‌گردد. طرف‌داران این مسلک، به این نام خوانده می‌شوند. افراد معتقد به کلیسای انگلیس، اعضای کلیسا هستند که بخشی از جامعه بین‌المللی آن را تشکیل می‌دهند (Irish American, 2009, p. 16).

با این حال، شماری از کلیساها در خارج از این اجتماع قرار دارند که خودشان را در این جامعه می‌دانند و اغلب ادامه‌دهنده راه کلیساهای انگلیس هستند. اساس ایمان و اعتقادات طرف‌داران کلیسای انگلستان، کتاب‌های مقدس، راه و رسم کلیسای وابسته به پاپ و جانشینی حواریون است که رتبه اسقفی کشیشان اولیه این کلیسا را نشان می‌دهد (W.H Griffith, 2009, p. 99).

آنان از یک‌سو، شعایر هفت‌گانه کلیسای کاتولیک را می‌پذیرند و سلسله‌مراتب روحانی این کلیسا را حفظ کرده‌اند و از سوی دیگر، مرجعیت پاپ را انکار می‌کنند (روستن، ۱۳۷۶، ص ۱۸).

کلیسای انگلستان از دو حوزه اصلی تشکیل شده است که عبارت است از: کاتربری و یورک. هریک از این دو حوزه، دارای یک سراسقف مجزاست. سراسقف یورک دارای عنوان سراسقف انگلستان و سراسقف کاتربری، سراسقف سراسر انگلستان خوانده می‌شود و بر اسقف یورک تقدم دارد. در این کلیسا، اسقف‌ها معمولاً از جانب مقام سلطنت، که عملاً نخست‌وزیر است، نصب می‌شوند. در این کلیسا، سه رتبه روحانی وجود دارد: اسقف، کشیش و شماس. اسقف، که بالاترین درجه روحانی به‌شمار می‌آید، وظیفه تقدیس و نصب مقامات روحانی را بر عهده دارد. کشیش عهده‌دار تعمید، بخشش گناهان و برگزار کردن مراسم عشای ربانی است. شماس نیز دستیار کشیش به‌شمار می‌آید، یکی از تفاوت‌های این کلیسا با کلیسای کاتولیک این است که روحانیان انگلیکن در امر ازدواج آزاد هستند و در صورت تمایل می‌توانند ازدواج نمایند. کلیسای انگلیکن، با خوی مردم

انگلستان، که محافظه‌کار و محتاط هستند، کاملاً سازگار بوده و به همین دلیل این کلیسا را هم می‌توان کاتولیک نامید و هم پروتستان (مولند، ۱۳۶۸، ص ۲۱۲).

از نگاه انگلیکن‌ها، کلیسای کاتولیک با زواید قرون وسطایی خویش، میراث کلیسای اولیه و اصلی را تحریف کرده است و کلیسای پروتستان نیز با از دست دادن یا رد برخی اصول، ابعاد حقیقی خود را کاهش داده است (همان، ص ۲۱۱). انگلیکن‌ها، مانند کاتولیک‌ها، ساختار کلیسا را که مرجعیت در آن از بالا به پایین اعمال می‌شود، قبول دارند و عبادات تغییر بنیادی نکرده است. کلیسای انگلیکان، محافظه‌کارترین جریانی بود که در مذهب پروتستان پدید آمد.

۴. کلیسای آنا‌بابیتسم

آنها به شدت مورد تحریم و تعقیب و آزار همه گروه‌های دیگر مسیحی، نظیر کاتولیک‌ها، پیروان لوتر، پیروان تسوینگلی و کالوینیست‌ها قرار داشتند. معنای لغوی نام ایشان «دوباره غسل تعمیدی»‌ها است. این نام جامع و فراگیری برای همه گروه‌هایی است که غسل تعمید را برای کودکان و خردسالان اجازه نداده و معتقد بودند تنها افراد بالغ و رشید می‌باید غسل تعمید به جای آورند. در نظر ایشان، مراسم غسل تعمید، بیانگر مهر و نشانه‌ای از تجربه درآمدن به دین مسیح و تعهد نسبت به شخص حضرت عیسی علیه السلام است. برخی از این گروه‌ها، به شدت اهل مکاشفه و الهام و یا معتقد به دوره هزاره ظهور مجدد حضرت عیسی علیه السلام بودند. برخی دیگر معتقد به زندگی گروهی و کمونیستی بوده، همه اموال و مایملک خویش را مورد استفاده مشارکتی قرار می‌دادند. بعضی از آنها نیز به شدت حالت انفعالی داشته، به شدت مسالمت و عدم مقاومت را توصیه می‌کردند. آنها معتقد بودند که تنها افراد متدین و باتقوایی که غسل تعمید را به جای آورده و یا در سن بلوغ دو مرتبه انجام می‌دهند، اعضای کلیسا را تشکیل می‌دهند. آنها همچنین مراعات اصول و آداب اخلاقی را به شدت توصیه می‌کردند. متمایل بودند تا خود را به‌عنوان یک جامعه سالم و صالح مسیحی از سایر جوامع جدا کنند. بنابراین، حتی تعداد زیادی از ایشان طرفدار جدایی کامل کلیسا از حکومت بودند. اینان غالباً اظهار می‌داشتند که قوانین جامعه مادی و غیرمذهبی برای مسیحیان لازم‌الاتباع نیست. بنابراین، بسیاری از این گروه‌ها اعضا و پیروان خود را از تصدی مناصب دنیوی برحذر داشته، حتی انجام خدمت وظیفه را نیز تحریم می‌کردند. مرجع اعتبار و حجیت ایشان کتاب مقدس بود که در نظر آنان، با وحی کامل و عصمت در الفاظ از سوی خداوند اعطا شده بود (لین، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲-۲۶۷ و ۲۷۶ و ۲۴۴-۲۴۶).

۵. کلیسای اونیتاریانیسم یا موحدان

در جریان نزاع برای اصلاح دین و بازگشت به کتاب مقدس، گروه‌هایی ظهور کردند که «تثلیث» را با «توحید» و «کتاب مقدس» مغایر می‌شمردند: از جمله این جماعات، فرقه نوینی بود که آنها را پیروان «اونیتاریانیسم» گویند. پیشوای این جماعت، مردی اسپانیایی موسوم به میکائیل سروتوس بود که او را در شهر ژنو، که مرکز فرقه کالوینی بود، به جزای کفر و الحاد زنده سوزاندند. وی ملاحظه کرد که پس از مطالعه دقیق صحف عهد جدید، مسئله تثلیث، که برحسب اعتقادنامه نقیه برای عموم مسیحیان امری مسجل شده بود، در آن صحف وجود ندارد و معتقد شد که این عقیده کفر محض و باطل است. پس رساله‌ای به نام درباره خطاهای تثلیث در سال ۱۵۳۱ منتشر ساخت. در ابتدا تصور می‌کرد که اصلاح‌طلبان پروتستان، همه جا این عقیده را فوراً قبول خواهند کرد. ولی برخلاف انتظار، افکار او به سردی تلقی شد. وی می‌گفت: مبدأ تثلیث، یعنی ایمان به اب و ابن و روح‌القدس، یکی از ابداعات کلیسای کاتولیک است و مسیحی واقعی که به نص انجیل عمل می‌کند، به این مبدأ هرگز نمی‌تواند به الوهیت بشری به اسم عیسی علیه السلام اذعان نماید و عقلاً محال است که از اجزای ثلاثه سه شخصیت، خدای واحدی ترکیب شود، بلکه می‌گفت: ذات حقیقت الهی در کلمه یا عیسی تجلی کرد و این رابطه بین او و کلمه، به وسیله روح‌القدس انجام گرفت. همچنین گفت: چون دلیلی بر مسئله دوشیزگی مریم عذرا در دست نیست، آن عقیده هم باطل است. همچنین وقوع معجزات عیسی را نیز انکار نمود. مدتی این مرد، با اسم مبدل در فرانسه پیشه طبابت پیش گرفت و موضوع جریان خون را در ریه‌ها کشف نمود، ولی اندکی برنیامد که پیروان کالوین هویت او را کشف کردند و او را تعقیب نمودند. وی به ژنو آمد، او را گرفته، محکوم ساختند و در سال ۱۵۵۳ زنده طعمه آتش ساختند. هرچند او از میان رفت و نابود شد، ولی مبادی فکری او باقی ماند. جماعات مسیحی مخالفان تثلیث به وجود آمدند که در اطراف ممالک اروپا به شدت مورد حمله و تکفیر و عقاب پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها با هم قرار گرفتند. تنها در ممالک دوردست، مانند لهستان و ترانسیلوانی، نسبتاً محفوظ ماندند و تا عصر حاضر پیروان آن عقیده در جهان باقی‌اند (مولند، ۱۳۶۸، ص ۱۹۸-۲۰۱).

تاریخ اصلاحات

دیدگاه اصلاح‌گران، که مبتنی بر آزادی اندیشه مسیحیان و حق آنها در تفسیر کتاب مقدس بود، سبب شد که در زمان حیات ایشان، نهضتشان به شاخه‌های جدیدی منشعب شود. این فرایند انشعاب هنوز

شده بود. مدتی نیز رهبری این گروه، به دست الیور کرامول پیوریتن افتاد. اما با جنگ‌های بعدی و پس از مرگ کرامول، بار دیگر سلطنت‌طلب‌ها سرکار آمدند (ناس، ۱۳۸۲، ص ۶۸۱).

در این سرزمین، چند قرن بود که جریان‌های اصلاح‌طلب خواهان تغییراتی در ساختار عقیدتی و تشکیلاتی کلیسای کاتولیک بودند، اما همگی یا اعدام شدند یا مجبور به سکوت گردیدند (جوویو، ۱۳۸۱، ص ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۷). البته اصلاح‌طلبی انگلستان تحت نفوذ نهضت‌های مشابهی در این قاره از قبیل لوتریسم، کالوینیسم و تسوینگلی قرار گرفته بود. بنابراین، آمادگی کلیسای انگلستان برای توافق و سازش و تلاش‌های سخت آن در این راه بیش از هر کلیسای دیگر در میان مسیحیت بود (مولند، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۹).

اسکاتلند مستقیماً از نهضت اصلاحی، به‌ویژه، مذهب کالوین تأثیر پذیرفت. این مذهب ساختار اسقفی را با نظام دیگری جایگزین ساخت. بعدها این نگرش به انگلستان سرایت کرد و در قرن هفدهم یک جنبش اصلاحی تندرو در درون کلیسای انگلیکن پدید آورد. این گروه تازه، که پیوریتن‌ها یا پیرایشگران نام گرفتند، سعی کردند که کلیسای انگلیکن را وادار به پذیرش اصلاحات اساسی‌تر به پیروی از کالوین سازند. عاقبت به این نتیجه نرسیدند، اما عناصری از پیرایشگری به‌طور مستقل از کلیسای انگلیکن به جای ماند. خاصه در آمریکا، که نهضت به جنبش دیگری استحاله یافت که خواستار استقلال کامل برای تشکل‌های مذهبی بود (ویلسون، ۱۳۸۱، ص ۸۱ و ۸۲).

علت اصلاح کلیسا در انگلستان، همانند بخش‌های دیگر اروپا بود. تا زمانی که هنری هشتم بر تخت سلطنت جای داشت، دین رسمی انگلستان کاتولیک بدون پاپ بود. اشخاصی نظیر کرانمر، ریدلی، و لایتمر پیوسته درصدد بودند که زندگی و تفکر مردم را طبق کلام خود اصلاح نمایند (کالین، ۱۳۷۵، ص ۳۵ و ۱۰۶).

اما در قرن هفدهم با انشعاب‌هایی که همزمان در کلیسا و امپراتوری‌ها رخ داد. تصویر این رابطه به‌کلی متفاوت از قبل شده بود، در هر منطقه‌ای با توجه به حکومت محلی آن منطقه و گروه مذهبی موجود در آن، رابطه بین حکومت و مسیحیت قابل تعریف بود. ازاین‌رو، در قرن اصلاحات مرجعیت اعتقادنامه‌ها، اصول و کتاب دعا قطعی و الزام‌آور بود؛ زیرا اعتقاد بر این بود که عقاید آنها با کتاب مقدس موافق است (مولند، ۱۳۸۱، ص ۲۱۵، ۲۱۷ و ۲۱۹). در نیمه قرن هجدهم، گروهی از اندیشمندان با توجه به تغییرات اقتصادی جدید، اعتراض خود را نسبت به ظلم جوامع مبنی بر امتیازات موروثی پادشاه، کلیسا و اشراف آغاز کردند. اینان، که بیان‌کننده نارضایتی‌های

نیز ادامه دارد و گاه موجب اغتشاش فکری بسیاری می‌گردد. با وجود حوادثی که در قرن شانزدهم برای کلیسا رخ داد، از پیش انتظار می‌رفت که قرن هفده برای کلیسای مسیحی به قرنی آشفته و پرنزاع تبدیل شود؛ زیرا در سده پیش، گروه‌های معترض زیر فشار بودند و هنوز به آزادی عملی که می‌خواستند دست نیافته بودند. قرن هفدهم، نه تنها به اصلاح‌گران فرصت عرض اندام بیشتری داد، بلکه اندیشمندان تجربی را نیز در ارائه نظریاتشان جسورتر کرد. ایشان دیگر مانند کوپرنیک، پس از دستیابی به مسئله‌ای جدید، که مخالف نظر کلیسا بود، سکوت نمی‌کردند، بلکه مانند نیوتن آزادانه به نشر عقاید خود می‌پرداختند، هرچند کلیسا از این امر ناراضی به نظر می‌رسید. در میان گروه‌های مذهبی معترض به کلیسا نیز اندیشه‌های جدیدی بسط و توسعه یافت و گرایش‌های جدید به گرایش‌های گذشته افزوده شد. البته همیشه این‌گونه نبود که باورهای کلیسایی محدود شود، بلکه در مواردی در همین گیرودار اندیشه‌هایی توسعه می‌یافت که در خدمت کلیسای کاتولیک بود.

اما در قرن هفدهم موقعیت اجتماعی و دینی مسیحیان پیچیده‌تر از گذشته شد. حرکت اصلاح دینی در این قرن استمرار یافت. ولی نه به صورتی که بتوان به آسانی گروه‌هایی که ظهور می‌کردند را به‌عنوان لوتری یا کالوینی دسته‌بندی کرد. گاهی گروه‌های دینی داخل یک کلیسای خاص، منسوب به نهضت اصلاح شکل می‌گرفتند و گاهی با واکنشی عمومی‌تر به‌صورت گروهی مجزا و یا غیردینی ظاهر می‌شدند. اما مهم‌ترین گروه‌هایی که در قرن هفدهم در کلیسا ظهور کردند، کواکرها، پیوریتن‌ها، نهضت پیتیزم و ناموافقان بودند. قرن هفدهم در تاریخ کلیسا، یک نقطه عطف مهم به‌شمار می‌رود؛ زیرا در این قرن اندک اندک، شاخه‌های خردورزی در آسمان مسیحی دیده می‌شد و الهیات و ایمان مسیحی را با رویکرد نوینی مواجه کرد. روشنگری شعار اصلی خود را این جمله قرار داده بود که «شجاع باش و عقل خود را به‌کار اندازد» (باغبانی و رسول‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۲۹).

در انگلستان نیز کلیسای ملی انگلیکن، که ریاستش با ملکه یا پادشاه بود و طبیعتاً رابطه خوبی با سیاست داشت، برخلاف گرایش‌های دیگر مسیحی که جایی در انگلیس نداشتند، جز موارد معدودی، که این گروه‌ها موفق به تسلط بر حکومت می‌شدند، رابطه سیاست با ایشان منفی بود. از میان این گروه‌های معترض، که دارای رابطه منفی با سیاست بودند، می‌توان از کواکرها و پیوریتن‌ها نام برد.

البته انگلستان در این زمان، مرکز یک سلسله جنگ‌های داخلی نیز شده بود که بین سلطنت‌طلب‌ها و طرفداران پارلمان درگرفته بود و در نهایت منجر به بریده شدن سر امپراتور و پیروزی پارلمانی‌ها

طبقه متوسط جدید و رو به رشد بودند، حقوق انسان را در برابر حقوق مقدس پادشان قرار دادند (واتکیز و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۱۲).

تاریخ زندگی پادشاه انگلستان هنری هشتم

هنری هشتم در ۲۸ ژوئن ۱۴۹۱ در گرینویچ به دنیا آمد. او در تاریخ رنسانس چهره شاخص و فردی درس خوانده و ادیب و فرزانه بود. همسر اول هنری هشتم (۱۴۹۱-۱۵۴۷م)، پادشاه انگلستان و سکان‌دار قدرت در این کشور، فرزندان متعددی را برای پادشاه آورد. اما همگی از دنیا رفتند. نداشتن فرزند پسر برای هنری بسیار سخت بود؛ چراکه نداشتن پسر به معنای رخت بستن مقام سلطنت از نسل هنری بود. به این سبب، براساس قوانین مسیحیت، مجاز به ازدواج مجدد نبود و به فکر آن افتاد تا همسرش کاترین را طلاق دهد و همسر دیگری را به ازدواج خویش درآورد تا شاید بتواند صاحب فرزند پسر گردد (کرنز و فلاورز، ۱۳۸۴، ص ۴۷). از سوی دیگر، طلاق همسر برای هنری، که کاتولیک بود، مجاز نبود. بنابراین، او در سال ۱۵۳۳م، مخفیانه با زن دیگری به نام آن‌بولین ازدواج کرد. ازدواج مخفیانه هنری، مدت طولانی‌ای در پشت پرده نماند و علنی شدن این ازدواج، واکنش شدید پاپ را به دنبال داشت. پاپ، که خود را یگانه قدرت مسیحیت جهان می‌پنداشت، هنری را تکفیر کرد و اعلام داشت که ازدواج هنری باطل و فرزندان وی نامشروع خواهند بود (فلاورز، ۱۳۸۴، ص ۵۸). بنابراین هنری، که مردم کشورش نیز چندان دل خوشی از کلیسای کاتولیک نداشتند، بر آن شد که راه خود را از کلیسای کاتولیک جدا کرده، خود را رهبر معنوی مسیحیان انگلستان بخواند. وی اظهار داشت که از این پس، پادشاه انگلستان، رهبر کلیسا خواهد بود و هرگونه قدرت پاپ بر کلیسای این کشور را مردود خواند (McGrath, 2004, p. 97).

مجلس انگلستان نیز به یاری هنری آمد و در سال ۱۵۳۴م، لایحه‌ای را گذراند که پادشاه را رئیس عالی کلیسای انگلستان می‌ساخت. مجلس، حق تعلیم و اجرای عقیده درست در اصلاح کلیسا را به هنری و جانشینان او داد (وان وورست، ۱۳۸۴، ص ۳۲۱). مجلس، همچنین انکار تفوق هنری را مرادف خیانت دانسته و برای آن مجازات اعدام را مقرر داشت. این قانون با جدیت تمام به اجرا گذاشته شد و هیچ‌گونه مخالفتی پذیرفته نبود و حتی موجب اعدام دو تن از شخصیت‌های برجسته کاتولیک به نام‌های تامس مور و جان فیشر گردید (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۴۷۲). پس از وی، فرزندش ادوارد ششم به تخت سلطنت نشست که دارای تفکر پروتستانی بود. البته علی‌رغم آنکه کلیسای انگلستان از کلیسای

کاتولیک جدا شده بود، اما هنوز بسیاری از آداب و رسوم دینی و آموزه‌های اعتقادی این کلیسا در کلیسای انگلیکن وجود داشت و همین مسئله برای برخی از موافقان تندروی اصلاحات خوشایند نبود. آنان ادعا می‌کردند که هنوز تکه کهنه‌های پاپی فراوانی در کلیسای انگلستان وجود دارد. آنان به دنبال این بودند که کلیسا را براساس کتاب مقدس پاکسازی کنند؛ چراکه کتاب مقدس را قانون خطاناپذیر ایمان و زندگی می‌دانستند (کرنز، ۲۰۰۸، ص ۸۱).

هنری هشتم به دنبال احساس خطر از هجوم کشورهای کاتولیک همسایه، دست به اقداماتی زد؛ از جمله آنها مذاکرات بالوتری‌ها جهت برقراری پیوندهای نظامی بود. در همین زمان، اندیشه‌های لوتر به تدریج، در دستورالعمل‌های دینی رسمی، مانند اصول ده‌گانه راه یافت (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۴۷۳).

این گرایش شدید به آیین لوتری تقریباً نوعی نمایش سیاسی گذرا بود. گرچه بعداً از ترس مخالفت‌ها از موضع خود عقب‌نشینی کرد. هنری هرچند تا حدی به آیین لوتری رغبت نشان می‌داد، اما همچنان پاره‌ای عقاید و مناسک سنتی کاتولیک را ترجیح می‌داد. هنری پس از ۳۸ سال سلطنت در لندن درگذشت. پس از مرگ وی در دوره ادوارد ششم، کلیسای انگلستان قدم در راهی کاملاً پروتستانی گذاشت. برخی اصلاحات در این دوران صورت گرفت. کرانمر اسقف اعظم انگلستان با درک ضعف‌ها و نارسایی‌های اصلاحات به لحاظ الهیاتی، دانشمندان برجسته الهیات را از سراسر قاره اروپا برای اقامت به انگلستان دعوت کرد و به نهضت اصلاح دینی، سمت‌وسو و الهیاتی داد. اما با مرگ زودهنگام ادوارد در سال ۱۵۳۳، مری تئودور دختر هنری هشتم از همسر اولش کاترین، به تخت و سلطنت دست یافت و هدف او بازگشت به آیین کاتولیک بود. او، که کاتولیکی متعصب بود، دوباره آیین کاتولیک را در انگلستان تثبیت نمود و به آزار مخالفان پرداخت. خونریزی‌های وی سبب آن شد که مردم به وی لقب «ماری خون‌آشام» دادند. وی حتی کرانمر را در آتش سوزاند. بسیاری از پروتستان‌ها از کشور گریختند و به ژنو و زوریخ رفتند و همین، موجب تماس مستقیم آنها با نمایندگان برجسته آیین پروتستان شد. پس از مرگ مری، دختر دیگر هنری به نام الیزابت اول جانشین وی شد. الیزابت مجدداً آیین پروتستانی را احیا نمود و با برگشت تبعیدی‌ها، این امر تقویت شد. وی پروتستان انگلیکان را در انگلستان تثبیت کرد. از مهم‌ترین حوادث، شکل گرفتن اصول سی و نه‌گانه در سال ۱۵۶۳ بود که هویتی کاملاً الهیاتی به کلیسای انگلستان بخشید.

الیزابت دختر هنری هشتم، توانست سال‌ها بعد با شکست اسپانیایی‌ها ابرقدرت آن دوران شود. در سال ۱۵۵۹ کلیسای انگلستان را دوباره احیا کند. این مسئله، اختلاف با کلیسای کاتولیک رم را که از زمان پدر هنری هشتم آغاز شده بود، تشدید می‌کند (مولند، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷-۲۱۹).

الیزابت اول به مدت ۴۵ سال، از سال ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳م ملکه انگلستان بود. او در طول سلطنت طولانی و پایدار خود، توانست بر اختلافات عمیق مذهبی و خطر تهاجم اسپانیا فائق آید. وقتی که او درگذشت، انگلیس یک کشور ثروتمند تجاری و پایگاه مستحکم پروتستان‌ها بود. عصر الیزابت، عصر شکسپیر، دریک و رالی بود. در این عصر، هنر و به‌ویژه موسیقی و تئاتر به اوج شکوفایی خود رسید. از زمان او بود که انگلستان خود را به تدریج از قرون وسطا خارج کرد. دوران زمامداری وی، یکی از ادوار درخشان تاریخ انگلستان است؛ به طوری که، او توانست انگلستان را به قدرتمندترین کشور جهان مبدل نماید. در زمینه مذهبی، مشی الیزابت در داخل کشور، مبتنی بر تقویت کلیسای انگلیکان بود (همان، ۱۳۸۷، ص ۴۷۶).

اعتقادات

اساس ایمان و اعتقادات مذهب انگلیکن، بر پایه کتاب‌های مقدس و انجیل و کلیسای منصوب به پاپ می‌باشد. در واقع، پیروان کلیسای انگلیس، عهد جدید و عهد عتیق را باور دارند که لازمه رسیدن به رستگاری و سعادت ابدی بود و هم عیار نهایی ایمان است. پیروان کلیسای انگلیس، عقیده به پاپ (عالی‌ترین مرجع روحانی در کلیسا)، را نماد غسل تعمید و کشیش را گواهی بر ایمان مسیحی می‌دانند. پیروان کلیسای انگلیس، مذهب کاتولیک و ایمان به حواریون را که در کتاب مقدس بیان شده، قبول داشته به آن اعتقاد دارند.

کتاب دعا‌های مشترک، منحصر به پیروان کلیسای انگلیس است که مجموعه دعاها و عباداتی است که پرستش‌کنندگان و عابدان در اکثر کلیساهای انگلیس قرن‌هاست که از آن استفاده می‌کنند و چون در بین تمام کلیساهای انگلیس مشترک است، به این نام خوانده می‌شود. حتی وقتی که این مسلک بین‌المللی شد نیز همچنان پیروان کلیسای انگلیس از این نام استفاده می‌کردند؛ زیرا در سراسر نقاط جهان از این کتاب دعا استفاده می‌شد. در سال ۱۵۴۹ اولین کتاب دعا‌های مشترک توسط توماس کرانمر تألیف شده به چاپ رسید. این شخص بعدها اسقف اعظم کلیسای جامع کانتربری شد. گرچه اصلاحات زیادی روی این کتاب صورت گرفته و کتاب‌های دعا و عبادات گوناگونی در کشورهای مختلف به چاپ رسیده است. این کتاب هنوز هم عامل پیوند و اشتراک بین جامعه پیروان کلیسای انگلیس است. به طور کلی در این کلیسا، چهار منبع مکتوب به‌عنوان مرجع الهیاتی و ایمانی انگلیکن‌ها معرفی می‌شوند. این منابع عبارتند از:

۱. کتاب مقدس: این کلیسا، همانند سایر کلیساهای مسیحی، کتاب مقدس را به‌عنوان مرجع ایمانی خویش می‌پذیرد، اما باور انگلیکن‌ها در مورد کتاب مقدس، با دیدگاه بسیاری از کلیساهای متفاوت است؛ زیرا از نگاه آنان، کتاب مقدس، مصون از خطا تلقی نمی‌شود. آنان بر این عقیده‌اند که کتاب مقدس، تنها گزارشی از وحی است. بنابراین، ممکن است مشتمل بر خطا نیز باشد.

۲. سه اعتقادنامه کاتولیکی: اعتقادنامه‌های نیقیه، رسولان و آتاناسیوس.

۳. اصول سی‌ونه‌گانه: این مجموعه سندی مهم در تبیین اعتقادات کلیسای انگلیکن به‌شمار می‌آید.

اولین بار در سال ۱۵۳۶م، اصول ده‌گانه به دستور پادشاه وقت انگلستان منتشر گردید. این مجموعه در نهایت در سال ۱۵۶۳م به اصول سی‌ونه‌گانه تبدیل شد که تا به امروز در این کلیسا معتبر شناخته می‌شود.

۴. کتاب دعای عمومی: این کتاب، اگرچه به‌ظاهر تنها یک کتاب دعاست، اما از نگاه انگلیکن‌ها، دارای جایگاه ویژه‌ای است. اهمیت این کتاب از آن‌روست که این مجموعه مشتمل بر اصول اعتقادی این کلیسا می‌باشد. این کتاب، اولین بار در سال ۱۵۴۹م منتشر شد. اما در طی سال‌های متمادی، همواره دستخوش تغییرات بود و با توجه به تغییراتی که در اصول ایمانی این کلیسا روی می‌داد، ویرایش و تجدیدچاپ می‌شد. نسخه نهایی این کتاب در سال ۱۶۶۲ چاپ و منتشر گردید (مولند، ۱۳۶۸، ص ۲۱۹ و ۲۲۹).

با مرجعیت کلیسای انگلیس، تعداد پیروان کلیساهای انگلیکن بیش از هفتاد میلیون نفر برآورد شده است، انگلیکانیسم خود مذهبی مجزا و مستقل در مسیحیت است و کلیسای انگلیس، یک کلیسای مستقل مسیحیت است که در انگلستان واقع است و مادر کلیساهای انگلیکانیسم به‌شمار می‌رود که با سایر کلیسای بزرگ دنیا، مانند کلیسای ارتدوکس شرقی و کلیسای کاتولیک رم بزرگ‌ترین کلیساهای مسیحیت را می‌سازند. الیزابت دوم، ملکه بریتانیا هم‌اکنون رئیس تشریفاتی کلیسای انگلستان است در پایان سده ششم، که مسیحیت به بریتانیا راه یافت، کنتربری از سوی پاپ مرکز مسیحی انگلستان گشت.

نتیجه‌گیری

در برهه‌ای از تاریخ تمدن (قرن پانزدهم میلادی)، اعتراض روشن‌فکران و برخی روحانیان سالم به دستگاه فاسد کلیسا به سبب دنیاطلبی‌ها، ثروت‌اندوزی‌ها، تفتیش عقاید و به استعمار کشیدن مسیحیان و... که در سراسر دستگاه کلیسا رسوخ یافته بود، زمینه‌ای شد تا بدون آنکه فرد یا گروهی در فکر

ایجاد مذهب باشند، فرقه‌ها و مذاهب جدید آشکار گردند. این تغییرات، نه تنها در قلمرو کشور انگلستان، بلکه به تدریج به سایر کشورهای اروپایی نیز کشیده شد. در دنیای مسیحیت کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و ارتدوکس‌ها با شاخه‌ها و گرایش‌های گوناگون مقابل یکدیگر صف‌آرایی نمودند. به راحتی می‌توان دریافت که چگونه اصول اعتقادی در هر مذهب و فرقه‌ای دستخوش تغییر شده، کتب مقدس، تعدد یافته، روش‌های عبادی و آیینی گوناگون گردیده، در نهایت دین و آیین الهی در مذبح سلاقی و اندیشه‌های مختلف قرار می‌گیرد.

این مقاله، که تاریخ شکل‌گیری و پدید آمدن مذهب انگلیکن را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد، این حقیقت را بیان می‌کند که انگلیکن، یک مذهب برخاسته از الزامات روزگار سختی‌ها و تلخی‌هاست. روزگاری که قرن‌ها رهبران دینی در سایه تقدس لباس دین، اعتقاد مردم را مضحکه انگاشته، به بازی با شریعت الهی می‌پردازند. آنها اصول اعتقادات را همان‌گونه که خود می‌پسندیدند، تبیین و تفسیر می‌نمودند. با روابط پنهانی ضد اخلاق، با آمرزش به جای خالق آن هم با فروش غفران‌نامه و در نهایت، مسابقه دنیاداری و دنیاپرستی با حاکمان و سلاطین موجبات انزجار مردم از دین و دستگاه کلیسا را فراهم نمودند. در نهایت، با جریان یافتن اصلاحات در وضع موجود، باز هم دین و مذهب دستخوش تحریف و پدیده‌های نوین ایمان و اعتقاد گردیدند.

منابع

- ب. فاستر، مایکل، ۱۳۶۸، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ، بی‌جا، فرهنگ اسلامی.
- باغبانی، جواد و عباس رسول‌زاده، ۱۳۸۹، *شناخت مسیحیت*، قم، انتشارات آموزشی و پرورشی امام خمینی ع.
- برانتل، جورج، ۱۳۸۲، *آئین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تبلیغات ادیان و مذاهب.
- پلارد، جان فرانسیس، ۱۳۶۶، *واتیکان و فاشیسم ایتالیا*، مجتبی عبدخدایی، واتیکان (کلیسای جهان کاتولیک)، بی‌جا، بی‌نا.
- پلارد، جان، ۱۳۶۶، *واتیکان و فاشیسم ایتالیا*، ترجمه مهدی سحابی، تهران، مرکز.
- جوویوو، مری، ۱۳۸۱، *درآمدی بر مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، ناشر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب
- دورانت، ارل، ویل، ۱۳۸۷، *تاریخ تمدن*، ترجمه فریدون بورهای، ویراستار محمود مصاحب و نادر هدی و پرویز مرزبان، بی‌جا، بی‌نا.
- روستن، لئو، ۱۳۶۶، *فرهنگ تحلیلی مذاهب آمریکایی*، ترجمه محمد بقائی، تهران، حکمت.
- شاله، فلیسین، *تاریخ مختصر ادیان بزرگ*، ترجمه منوچهر خدایار محبی، بی‌جا، بی‌نا.
- فلاورز، سارا، ۱۳۸۴، *اصلاحات*، ترجمه رضا یاسائی، چ سوم، تهران، ققنوس.
- کالین، براون، ۱۳۷۵، *فلسفه و ایمان مسیحی*، طایه وس میکایلین، تهران، شرکت انتشارات علمی.
- کرنز، ارل ای، ۲۰۰۸، *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، ترجمه آرمان رشدی انگلستان، بی‌جا، انتشارات ایلام.
- کونگ، هانس، ۱۳۸۶، *متفکران بزرگ مسیحی*، ترجمه گروه مترجمان، قم مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- لوکاس، ۱۳۸۲، *تاریخ تمدن*، ج ۲، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سخن.
- لین، تونی، ۱۳۸۶، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت اسریان، چ سوم، تهران، نشر ویژوهش فرزاد روز.
- مک‌کراث الیستر، ۱۳۸۷، *مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی*، ترجمه بهروز حدادی، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- مولند، اینار، ۱۳۸۱، *جهان مسیحیت*، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، تهران، امیر کبیر.
- میشل توماس، ۱۳۷۷، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ناس، جان بایر، ۱۳۸۲، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، چ سیزدهم، تهران، علمی فرهنگی.
- نینیان، اسمارت، ۱۳۸۳، *تجربه دینی بشر*، ترجمه محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران، بی‌نا.
- واتینگز، سوزان الیس، ۱۳۸۰، *تاریخ قرن هجدهم*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، بی‌جا، بی‌نا.
- وان وورست، رابرت ای، ۱۳۸۴، *مسیحیت از لابلای متون*، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده، قم، موسسه امام خمینی ع.
- ویلسون، بریان، ۱۳۸۱، *دین مسیح*، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز کتابخانه ملی ایران.

هابسام، اریک، ۱۳۸۷، *صنعت و امپراتوری: تاریخ اقتصادی و اجتماعی بریتانیا از انقلاب صنعتی تا دهه ۱۹۶۰*، ترجمه عبدالله کوثری، بی‌جا، نشر ماهی.

Britannica Encyclopedia of World Religions, *Encyclopedia Britannica INC*, 2006, p.891

Hans Kung, 2003, *The Catholic Church A Short History*, New York, A MODERN LIBRARY CHRONIES BOOK, 2003, p. 43.

McGrath, Alister E. and Marks, Darren C, 2004, *The Blackwell Companion to Protestantism*, Blackwell, 1st ed.

P16 By Irish America staff February, March 2009. Recommended. 2009, Irish American

W.H. Griffith Thomas, 2009, V3, *Was A Minister, Scholar, And Teacher Born* In Oswestry Published by Church Book Room.